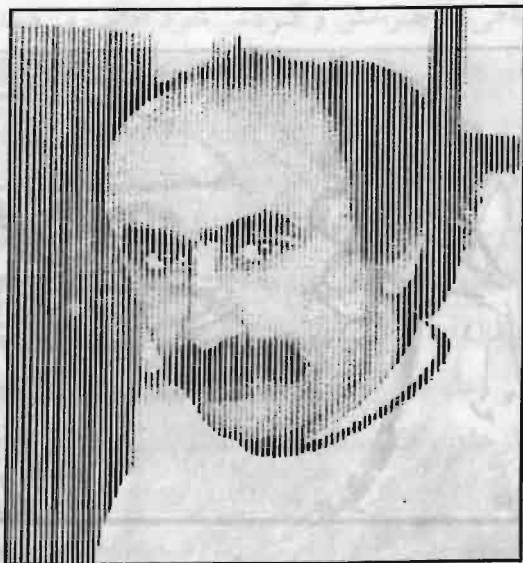


غرقه در دریای درون

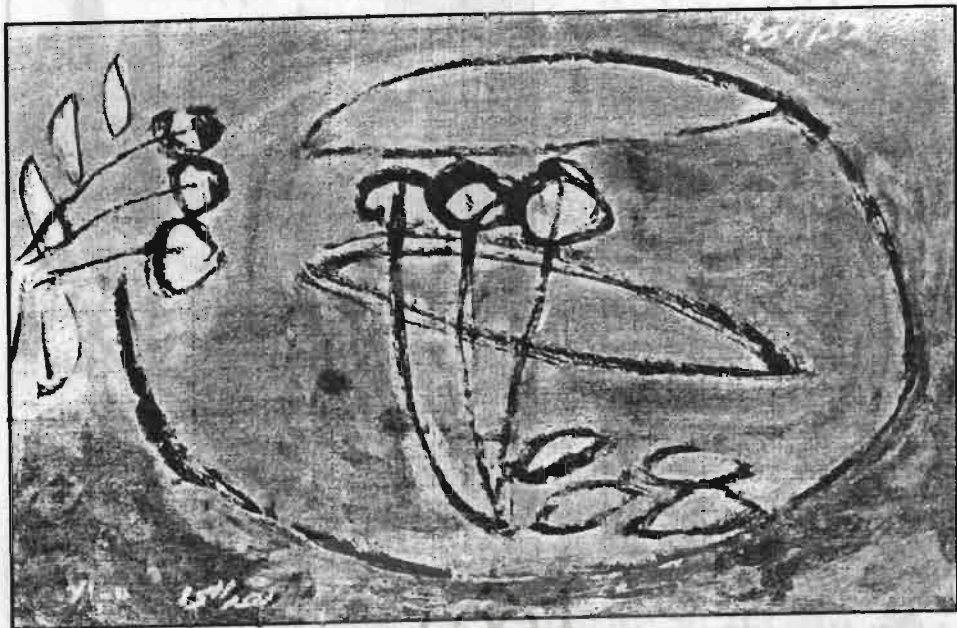
دیدار از نگاره‌های احمد نصراللهی

درگالی سیحون، پاییز ۷۲



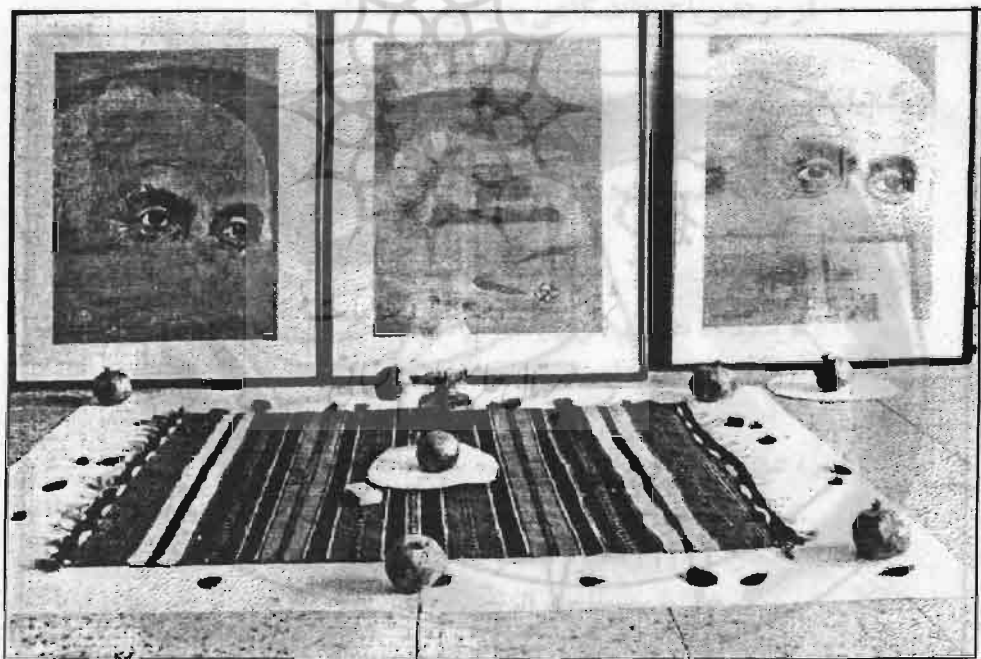
هنر، این گرانبهارترین و ژرفترین دستاورد آدمی، و این حقیقی‌ترین باز نمود چهره بشر، از دیرباز تا کنون همچنان که به حرکت سیال و جاودانی خود ادامه می‌دهد؛ پیوسته با هنرفروشان، ربایندگان و مدعیان هنر روبه‌رو بوده است، و چهره هنرمند نیز، هرچند زمانی اندک، در غبار بی‌عیاری نقدها رخ پوشانده است؛ و در این رهگذر، ساده‌دلان شیفته هنر، به سبب همین شیفتگی، هرچه را که با نام هنر عرضه می‌شود، «هنر» تلقی می‌کنند. و این همه آشفتگی خود به سبب فقدان زمینه‌ای مساعد برای نقد هنر و ادب است. با این همه، هنر راستین دیر یا زود - و غالباً بسی دیر، چه، داور حقیقی زمان است - رخ می‌نماید زیرا گوهر آن جانمایه‌ای است نامیرا و ابدی.

تلقی تفتن از هنر، نفی ماهیت حقیقی آن است که همانا عشق است و از هنرمند ایثار جان می‌طلبد و دیگر هیچ. در واقع، هنرمند کسی است که اتحاد عشق و عاشق و معشوق را در هنر خود متجلی ساخته است و به قول هربرت رید: «هنرمند راستین به ندرت به چیزی جز هنر خود تمایلی نشان می‌دهد». در حقیقت، هنرمند «نیمه‌نایافته یا گمشده» خود را در هنر خویش جست‌وجو می‌کند و آن که با هنر او سروکار دارد، همان خود را در هنر او.



توفیق در بیان تیزحسی هنرمندانه مراد هر هنرمندی است و نیز همین نکته است که آثار او را مطلوب و مقبول اهل هنر و هنرآشنایان می‌سازد. نگاره‌های احمد نصراللهی، هنرمند معاصر، نیز با همه ابهامی که گاه در برخی از آنها دیده می‌شود، تا حد زیادی بیانگر تیزحسی اوست. این نگاره‌ها غالباً دارای رنگ آمیزی آرام و سنگین و گس [؟] اند و طبیعت زیبا و روشن و پررنگ زادگاه او را به گونه‌ای مات و مه‌آلود می‌نمایانند. از تأثیر مستقیم زندگی ماشینی نیز در آنها کمتر نشانی می‌توان یافت و حتی برخی از تصویرها بیانگر گریز ذهنی هنرمند از پیچیدگی و آشفتگی این‌گونه زندگی است و از روح حساس و طبیعت‌گرای او، که از خطه سرسبز و پرآب «مازندران» برخاسته، حکایت دارد. شاید بدین سبب باشد که در آثار او آب و ماهی و گل و سیب نقش سمبولیک بیشتری دارد و شاید ماه گرفته و ماتی نیز که بارنگهای نامأنوس، به دور از ستارگان، در غالب نگاره‌ها جلوه‌ای خاموش دارد، اشارتی به آسمان مه‌آلود دیارش باشد. امید نیز به همراه نومیدی لحظه‌به‌لحظه خود می‌نمایاند:

ماهی به چرخش و گردش خود ادامه می‌دهد، هر چند بر خشکی. گل می‌روید، هر چند در ناکجاآبادی گنگ؟ و شمع، که در آثار اخیر او جلوه‌ای ویژه و چشمگیر دارد، به جنگ «ظلمت» می‌رود، هر چند با «نور»ی اندک. در آثار او خطوط بسیار می‌توان یافت که ظاهراً به‌گونه‌ای بدیهه‌ای و با بیانی بی‌واسطه بر بوم نقش بسته است و شاید خود او نیز نتواند یا نخواهد برای آنها توضیحی منطقی و عقلانی ارائه کند، و شاید همین مسأله است که تماشاگر را در تجسم دریافت ذهنی هنرمند و انتقال آن به ذهن خود با دشواری مواجه می‌سازد و غالب آثار او را انتزاعی جلوه می‌دهد. با این همه، که می‌تواند هنرمند را از غرق شدن در دریای پر راز و رمز درون باز دارد، آن گاه که رنگین‌کمانی شگرف از رؤیاهای بی‌شکيب او زیانه می‌کشد و همچون پرهیبی (شیخ، سایه) پر از پرسش بر بوم می‌چکد؟ او می‌کوشد تا جهان بی‌انتهای درون و قلمرو بی‌مرز تخیل و پندار را به کمک خطها و تصویرها ترسیم کند و در این راه از حضور چهره‌های بی‌چهره با حرکات نامأنوس و گنگ، در مکانهای



نامأنوس و غربت‌زا، از گلبوته‌های غریب و مکدری که در همه جا رسته‌اند. یا مثلی از سیبهای کز و کوژ در ظروف نامنتظر با رنگهای غریب، ابایی ندارد. و این همه برای آن است تا مخاطب و بیننده خود را پیش از آن که با تصویری روشن و زیبا مواجه کند، به همحسی با خویشن وادارد و او را بدان سو متوجه سازد: «وظیفه هنر آن است که گاری سیب را واژگون کند و همه چیز را از امنیت وضع عادی خود بیرون کشد و آنها را در جایی بگذارد که در گذشته جز در صحنه خواب، آنجا قرار نگرفته‌اند» (هربرت‌رید).

و اما آنچه بر فضای نقاشیهای نصراللهی حاکم است و توجه هر تماشاگر را هر چند با شناخت بصری اندک - به خود جلب می‌کند، حساسیت و احساس «درد»ی است که بر وجود هنرمند سایه افکنده؛ در حقیقت، پرهیب روح دردمند و سرکش نقاش در همه جا حاضر و ناظر است و دنیای پرابهام و پرسشگر درون وی به گونه اشکال مرئی و اسطوره‌ای و فهم‌پذیر، و گاه فهم‌ناپذیر و مبهم، جلوه می‌کند: پرنده‌ای که در دو جا حضور دارد: هم در قفس و هم بیرون از آن!

سهیلا صارمی

